

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان

تألیف

تئودور نولدکه

ترجمه

عباس زریاب خوئی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران ۱۴۰۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فروشگاه کتاب: خیابان کریم خان زند، بین قرنی و ایرانشهر، پلاک ۱۷۶ تلفن: ۸۸۳۱۷۱۹۲

تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان

مؤلف: تئودور نولدکه

مترجم: عباس زریاب

مدیر انتشارات: یدالله رفیعی

مدیر تولید و نظارت: سیدمحمدحسین محمدی

مسئول فنی: ربابه ابوطالبی

چاپ اول: ۱۳۵۸، چاپ چهارم: ۱۴۰۰

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: گام اول

قیمت: ۱۶۰,۰۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

سرشناسه: نولدکه، تئودور، ۱۸۳۶-۱۹۳۰م. Noldeke, Theodor

عنوان قرارداد: تاریخ الرسل والملوک . برگزیده. شرح

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان / تئودور نولدکه؛ ترجمه عباس زریاب.

مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری: هفت، ۵۶۱ص.

شابک: 978-964-426-087-2

شابک چاپ چهارم: ۹۷۸-۶۲۲-۷۶۸۹-۱۲-۹ (جلد سخت)

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه و شرح بخش مربوط به تاریخ ساسانیان از کتاب "تاریخ طبری" است.

یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: History of the Persians and Arabs in the Sasanid period.

یادداشت: چاپ دوم

یادداشت: چاپ قبلی: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.

موضوع: طبری، محمدبن جریر، ۲۲۴ - ۳۱۰ ق. تاریخ الرسل والملوک -- نقد و تفسیر

موضوع: اسلام -- تاریخ -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: اسلام -- History -- Early works to 20th century

موضوع: ایران -- تاریخ -- ساسانیان، ۲۲۶ - ۶۵۱م.

موضوع: Iran -- History -- Sassanids, 226-651

شناسه افزوده: زریاب خوبی، عباس، ۱۲۹۷ - ۱۳۷۳، مترجم

شناسه افزوده: طبری، محمدبن جریر، ۲۲۴ - ۳۱۰ ق. تاریخ الرسل والملوک. برگزیده. شرح

شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شناسه افزوده: Institute for Humanities and Cultural Studies

رده بندی کنگره: DS۳۵/۶۳

رده بندی دیویی: ۹۰۹/۰۹۷۶۷۱

شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۳۴۶۶۶

فهرست

۱	مقدمه مترجم بر چاپ دوم
۳	مقدمه مترجم بر چاپ اول
۷	پیش‌گفتار مؤلف
۱۳	مقدمه
۳۲	فصل اول: پادشاهی اردشیر پسر بابک
۵۵	فصل دوم: پادشاهی شاپور اول
۷۳	فصل سوم: پادشاهی هرمزد اول
۷۶	پادشاهی بهرام اول
۷۹	پادشاهی بهرام (دوم) پسر بهرام اول
۸۰	پادشاهی بهرام (سوم) پسر بهرام دوم
۸۱	پادشاهی نرسی
۸۲	پادشاهی هرمزد دوم
۸۴	پادشاهی شاپور (دوم) ذوالاكتاف
۹۹	تاریخ حیره
۱۰۰	پادشاهی اردشیر (دوم)
۱۰۱	پادشاهی شاپور (سوم)
۱۰۲	پادشاهی بهرام (چهارم)
۱۰۴	فصل چهارم: پادشاهی یزگرد (اول)
۱۱۰	تاریخ حیره
۱۱۸	پادشاهی بهرام گور

شش فهرست

۱۲۳	فصل پنجم: پادشاهی یزگرد (دوم)
۱۲۸	پادشاهی پیروز
۱۶۱	تاریخ حیره
۱۶۲	پادشاهی بلاش
۱۶۴	پادشاهی کواذ
۱۷۶	تاریخ حیره
۱۸۱	فصل ششم: پادشاهی خسرو انوشروان
۱۹۸	تاریخ حیره
۲۰۳	تاریخ یمن
۲۴۶	فصل هفتم: دنباله پادشاهی خسرو انوشروان
۲۶۱	دنباله خبر ابن اسحاق
۲۶۳	خسرو و رومیان
۲۷۶	دنباله خبر خسرو و پایان کار او
۲۸۷	پادشاهی هرمزد (سوم)
۲۹۸	فصل هشتم: پادشاهی خسرو پرویز
۳۵۲	فصل نهم: دنباله پادشاهی خسرو پرویز
۳۶۶	تاریخ حیره
۳۷۲	دنباله خبر خسرو
۳۸۲	پادشاهی شیرویه (کواذ)
۴۰۴	پادشاهی اردشیر (سوم)
۴۰۶	پادشاهی شهربراز
۴۰۸	پادشاهی بوران
۴۱۱	پادشاهی گشنسپ ده
۴۱۱	پادشاهی آرمیدخت
۴۱۳	پادشاهی خسرو پسر مهرگشنسپ
۴۱۴	پادشاهی خره‌زاد خسرو
۴۱۴	پادشاهی پیروز (دوم)

فهرست هفت

۴۲۰	ضمائم: ۱- گاهشماری ساسانیان
۴۶۲	۲- نسب‌نامه ساسانیان
۴۶۴	۳- مطالبی دربارهٔ اوضاع داخلی شاهنشاهی ساسانی
۴۸۴	۴- دربارهٔ مزدک و مزدکیان
۴۹۶	۵- قیام انوشه‌زاد
۵۰۲	۶- دربارهٔ داستان بهرام چوین
۵۰۶	۷- طغیان بستام
۵۱۷	۸- جدول گاه‌شماری حکومت ساسانیان
۵۱۸	۹- جدول روزهای سال نو ایرانی در زمان ساسانیان
۵۱۹	فهرست راهنما

مقدمه مترجم بر چاپ دوم

خوانندگان عزیز این کتاب در حین خواندن آن در ضمن آنکه با تحقیقات عمیق مؤلف و اطلاعات پهناور او درباره تاریخ و فرهنگ ایران آشنا می‌شوند ممکن است از داوری‌های او درباره ایرانیان و به‌طور کلی درباره مشرق زمینان دچار شگفتی و ناراحتی بشوند و چنین پندارند که او با مردم ایران و مردم مشرق دشمنی و عداوت دارد. به همین مناسبت می‌خواهم این نکته را معروض بدارم که علاقه خاص نولدکه همچنانکه خود در مقدمه کتاب اشاره کرده است به یونان قدیم و فرهنگ درخشان آن بوده و همه فرهنگها و حتی فرهنگ مسیحیت در نظر او جلوه و فروزندگی فرهنگ یونان باستان را نداشته است. با این همه چون به معنی واقعی کلمه اهل علم بود به فرهنگ و ادب و تاریخ اقوام سامی و ایرانی، از لحاظ اینکه هر چه موضوع علم و معرفت انسان باشد قابل تحقیق و مطالعه است، پرداخت و خدمات گرانبهایی در کشف و تحقیق این موضوعات کرد. او هیچوقت احساسات و عواطف معنوی خود را در تحقیقات علمی مدخلیت نداد و اگرگاهی از شکست قیصران روم و پیروزی ایرانیان احساس ناراحتی می‌کند آن را در همان حد احساس نگه می‌دارد و هرگز در صدد قلب و دگرگون ساختن حقایق بر نمی‌آید و از این لحاظ نولدکه حقیقه شایسته احترام و تعظیم است که مقام علم را بالاتر از حد عواطف شخصی خود نگه می‌دارد. این نکته برای دانشجویان و فضیای جوان ما باید سرمشق باشد و بدانند که در عین آنکه احساسات قومی و دینی مورد احترام است احترام حقیقت بیشتر است. ما هم در میان ائمه دین و هم در میان بزرگان علم و ادب خود کسانی داریم که چنین صفت عالی الهی در آنان بود و به هنگام داوری میان مسلم و یهود و نصاری جانب حق را در نظر می‌گرفتند نه اعتقادات شخصی خود را. نولدکه سیاست‌های استعماری عصر خود را مردود می‌دانست و در اواخر عمر که دوره

ظهور نازیسم و نهضت ضد سامی در آلمان بود در نامه‌های خصوصی خود به دوستان از این امر اظهار تنفر می‌کرد. چنانکه در شرح حال او نوشته‌اند نولدکه از افکار انتزاعی و مجادلات فلسفی دوری می‌گزید و آنچه علمی و ثابت شدنی بود مورد علاقه‌اش بود نه نظریات و تئوری‌ها. با این همه به آثار ادبی انسانی و خصوصاً یونان باستان سخت عشق می‌ورزید و از آثار جاویدان مشرق زمین به اشعار عرب جاهلی و شاهنامه فردوسی علاقه زیادی داشت و یکی از تحقیقات مهم او کتابی درباره «حماسه ملی ایران» یا شاهنامه است که ترجمه خوبی از آن به فارسی منتشر شده است.

مقدمه مترجم بر چاپ اول

کتاب «تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان» تألیف تئودور نولدکه (منتشر شده در سال ۱۸۷۹) از جمله کتابهای بسیار مهم و پرازشی است که درباره تاریخ ساسانیان نوشته شده است. از زمان انتشار این کتاب تاکنون، یعنی در مدت صد سال، مهمترین کتاب تحقیقی درباره ساسانیان همین کتاب است. تنها کتاب «ایران در زمان ساسانیان» تألیف کریستن سن می‌تواند با آن مقابله کند بی‌آنکه بتواند خوانندگان اهل تحقیق را از مراجعه به آن بی‌نیاز نماید. در این مدت صد سال کمتر کتابی درباره ساسانیان نوشته شده است که از کتاب نولدکه بهره نگرفته و به آن ارجاع نکرده باشد. البته در این صد سال تحقیقات زبانشناسی و سکه‌شناسی و دین‌شناسی مربوط به دوره ساسانی وسعت و دامنه بسیار زیادی پیدا کرده است: کتیبه‌های مهم پایقلی و کعبه زرتشت به دقت خوانده شده و مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است، درباره دین مانی مطالعات بسیار مفصلی صورت گرفته است، آگاهی از زبانهای پهلوی اشکانی و سغدی وسعت و عمق بیشتری پیدا کرده است، و آثار نویسندگان ارمنی به صورت بهتر و به طرز انتقادی چاپ شده است. با وجود این، کتاب نولدکه اصالت و اعتبار خود را همچنان حفظ کرده است و برای این امر دو دلیل عمده می‌توان ذکر کرد: نخست آنکه نولدکه به جهت تبحر بسیار زیادی که در زبانهای یونانی و لاتینی و سریانی داشت تقریباً آنچه را در این زبانها درباره تاریخ ساسانی نوشته شده است خوانده و با منابع اسلامی عربی و فارسی تطبیق کرده است. کارنامه‌های شهدای مسیحیت را به زبان سریانی به دقت خوانده، تلمود بابلی را از متن عبری آن مطالعه کرده، آثار نویسندگان ارمنی را (از روی ترجمه‌های اروپائی) از نظر گذرانده، و گمان نمی‌کنم کسی از خاورشناسان پس از او این کار را با این دقت و احاطه و وسعت انجام داده باشد. دوم آنکه نولدکه با هوش سرشار و

شمّ تاریخی و زبانشناسی خود در آنچه تحقیق کرده تقریباً سخن آخر را گفته است جز در مواردی که کتیبه‌ها و مواد تازه پیدا شده چهره مطالب را کاملاً تغییر داده باشد. مطالبی که نولدکه درباره گاهشماری ساسانیان نوشته است همچنان معتبر است و علی‌رغم بعضی ایرادات، تحقیقات بعدی صحت آن را تأیید کرده است. اساس این کتاب نولدکه قسمت ساسانیان تاریخ طبری است که مهمترین مأخذ معتبر و منسجم قدیمی در این موضوع است. نولدکه این قسمت را به آلمانی ترجمه کرده و ملاحظات و تحقیقات خود را به صورت تعلیقات در پاورقی‌ها ذکر کرده است و همین پاورقیها است که به عنوان مهمترین و اساسی ترین تحقیقات درباره ساسانیان شناخته شده است. تخصص اصلی نولدکه زبانشناسی زبانهای سامی بود ولی از زبانهای ایران قدیم و فارسی نیز آگاهی عمیق داشت. اما زمینه تحقیقات خود را در زبانهای سامی مخصوصاً عربی و عبری و سریانی قرار داده بود و فقط پیش‌آمدی سبب شد که این شاهکار تحقیقات تاریخی را به وجود آورد: دوست بسیار نزدیک او دخویه خاورشناس نامی هلندی درصدد نشر تاریخ طبری برآمد و برای اینکار از خاورشناسان نامی معاصر خود یاری جست و تصحیح و تحقیق هر قسمتی را از یکی از آنان خواستار شد و از دوست خود نولدکه نیز درخواست کرد که تصحیح قسمتی را به عهده بگیرد. نولدکه سالها پیش یکی از شاهکارهای خود را به نام «تاریخ قرآن» منتشر کرده و کتابی نیز در تاریخ زندگانی حضرت رسول انتشار داده بود ولی دیگر به این قسمت از تاریخ طبری و نیز قسمت زندگی انبیا توجهی نداشت؛ و چون چنانکه گفتیم زبانهای قدیم ایرانی و فارسی را می‌دانست تصحیح قسمت ساسانیان را به عهده گرفت و برطبق روش خود چنان در این کار به غور و عمق فرو رفت که نتیجه مطالعات و تحقیقات خود را به صورت تعلیقاتی بر تاریخ ساسانیان طبری در پانصد صفحه در ۱۸۷۹م منتشر ساخت و تصحیح متن عربی آن در ۱۸۸۲م جزو تاریخ طبری منتشر شد. هرچند این کتاب مهم در مغرب زمین مورد توجه و عنایت فراوان واقع شد، به علت ناآگاه بودن علما و مورخان مادر ایران ناشناخته ماند تا آنکه دانشمندانی مانند شادروانان محمد قزوینی و سیدحسن تقی‌زاده در اروپا با آن آشنا شدند و در نوشته‌های خود از مطالب آن یاد کردند. [آن مرحوم] علاقه زیادی داشت که این کتاب به فارسی ترجمه شود تا هموطنان ما با یکی از آثار عمیق فرنگیان درباره تاریخ ایران آشنا گردند و این کار را با حسن ظن زیادی که به من داشت از من خواستار شد. من، بیخبر از اشکالات فراوان این کار و از ناتوانی خود، این کار را پذیرفتم ولی موانع و عوائق بسیاری پیدا شد که بازگو کردن آن را در اینجا مناسب نمی‌بینم. چاپ این کتاب ابتدا به عهده وزارت فرهنگ و هنر و بعد به عهده انجمن آثار ملی گذاشته شد و استادان دانشمند و مدیران علاقه‌مند عضو انجمن با نهایت محبت از آن استقبال

نمودند. چاپ کتاب تقریباً تمام شده بود که تب مالت گریبانگیرم شد و عوارض آن تا دو سال مرا از اشتغالات ذهنی و فکری بازداشت و پس از عنایات الاهی اگر مراقبت‌ها و معالجات مدبرانه آقایان دکتر نصراله مؤدهی و دکتر علاءالدین منوچهری و محبت‌ها و راهنمایی‌های دوست عزیزم آقای دکتر رسول پورنکی نبود از این بیماری جانسوز جان بدر نمی‌بردم. این چند کلمه را برای سپاسگزاری از این دوستان گرانمایه در اینجا آوردم که به قول شاعر عرب لاخلیل عندک تهدیها و لامال* فلیسعد النطق ان لم یسعد الحال. به‌رحال ضعف مفروط ناشی از بیماری مدت درازی مرا از تهیه فهرست و تصحیح مطبعی بازداشت تا آنکه بحمدالله دوباره صحت خود را بازیافتم و بقیه کار را از سر گرفتم.

در ترجمه متن طبری متن عربی را در نظر گرفتم و آن را با ترجمه آلمانی نولدکه منطبق ساختم و کوشیدم که سبک ترجمه متن تا حدی که توانایی من اجازه می‌داد به سبک و روش قدما باشد. اما در ترجمه تعلیقات چنین محدودیتی برای خود در نظر نیاوردم. برای آنکه پاورقی‌های متعدد در هر صفحه اشکالاتی در چاپ و صفحه‌بندی به‌وجود نیابد قسمت اصلی یعنی متن طبری را به نه فصل تقسیم کردم و تعلیقات مربوط به هر فصل را در پایان آن با ذکر شماره تعلیقات آوردم. تعلیقات ضمائم را نیز به این صورت در پایان هر ضمیمه‌ای گذاشتم.

سعی کردم که دقت کافی مبذول دارم تا شاید ترجمه بی‌نقص از کار درآید ولی در مراجعات مکرر و مخصوصاً پس از اتمام چاپ معلوم شد که سعی من باطل بوده است. اینک یکی دو تا از نقائص عمده این ترجمه را که خودم متوجه شده‌ام متذکر می‌گردم. یکی آنکه چون در ترجمه وقفه‌های طولانی صورت گرفته است برگرداندن بعضی از نامهای یونانی و لاتینی و سریانی یکنواخت نیست (مانند موریسیوس و موریقیوس یا پرکپ و پروکویوس). تا آنجا که متوجه این نقص شده‌ام در فهرست اعلام به آن اشاره کرده‌ام. دیگر بعضی از اغلاط که فقط از غفلت مترجم ناشی شده است و غلط چاپی نیست؛ اشتباهات و اغلاط ناشی از کم‌مایگی و غفلت و یا بیدقتی من در این ترجمه فراوان است و من در ضمن معذرت از این زلات و خطایا از خوانندگان فاضل می‌خواهم که آن را برای تنبیه من و عبرت دیگران در نقدنامه‌ها بنویسند که عرضه نشدن اثری درست و دور از اشتباه بیشتر بر اثر اغماض و تسامح نقادان است تا غفلت و بیمایگی نویسندگان.

وظیفه خود می‌دانم که از اعضای محترم و دانشمند انجمن آثار ملی که چاپ این کتاب را تصویب فرموده‌اند صمیمانه تشکر کنم [...]. می‌خواستم فهرست مفصلی از منابع و مأخذ

نولذكه با شرح كامل در آخر كتاب ترتيب دهم. اين كار ميسر نشد. و نيز در فهرست اعلام اسامي راويان و خاورشناسان و مؤلفان اروپايي نيامده است. با عرض معذرت آن را به صورت تكملة منتشر خواهام كرد.

عباس زرياب

بهمن ۱۳۵۸، ربيع الاول ۱۴۰۰

پیش‌گفتار مؤلف

قصد من در آغاز فقط این بود که قسمتهایی از تاریخ طبری را که تاریخ ساسانیان را از منابع قدیم ایرانی به دست می‌دهد ترجمه کنم. اما به زودی معلوم شد که اجرای این قصد به اشکال بر می‌خورد و برخلاف مصلحت است. زیرا با این قسمت از تاریخ ساسانیان قطعات دیگری که از منابع دیگری گرفته شده است درهم آمیخته است؛ مانند داستان یولیانوس که از منابع سریانی گرفته شده است. همچنین جنگ ذوقار با حوادث قبلی آن، اگر چه از طریق عرب‌ها و به طریق عربی خالص روایت شده است، برای تاریخ ایران مهمتر از آن است که من نادیده بگیرم. و نیز تاریخ پادشاهان حیره را که در جاهای دیگر به ندرت ذکر شده است نمی‌شد کنار گذاشت. و همچنین فتح یمن به دست ایرانیان، که داستان جداگانه‌ای از درگیری ایرانیان با رومیان است، به تاریخ ساسانیان مربوط است و مقدمه فتح یمن به دست ایرانیان، یعنی استیلای حبشیان بر یمن، نیز برای تاریخ روابط ایران و روم بسیار مهم است و خود نیز فی‌نفسه اهمیت کمتری ندارد. بنابراین من سرانجام همه آن قسمت از طبری را که نشر متن عربی آن به عهده من، که یکی از همکاران نشر همه تاریخ طبری هستم، واگذار شده بود، بجز اخبار مربوط به ولادت و جوانی پیغمبر اسلام که با

مقصود ما ارتباطی نداشت و به استثنای داستان بی‌فایده پیش از تاریخ یمن، ترجمه کردم.

تعلیقات و حواشی من در درجه اول برای شروح و توضیحات، لازم و ضروری است. در میان این تعلیقات مطالبی هست که شرق‌شناس می‌تواند از آن چشم‌پوشد؛ اما من کسانی را که شرق‌شناس نیستند نیز خواننده خود به حساب آورده‌ام. من مخصوصاً امیدوارم که بعضی از دوستان تاریخ‌دنیای قدیم و تاریخ قرون وسطی از من به‌خاطر آنکه اوضاع یکی از مهمترین دولت‌های شرق را از نظرگاه روایات شرقی در معرض مطالعه ایشان گذاشته‌ام سپاسگزار باشند. تکمله‌هایی که من از سایر منابع شرقی در تعلیقات و ضمائم افزوده‌ام نیز می‌تواند به‌هدف مذکور کمک کند. برای این منظور مخصوصاً از دیگر منابع عربی و فارسی استفاده کرده‌ام. همچنین کتب سریانی که بسیاری از شرق‌شناسان به آن توجهی نداشته‌اند برای من فواید بسیاری داشته است. از فواید و نکاتی که در منابع یهودی بوده است نیز استفاده شده است. درباره منابع ارمنی باید بگویم که من متأسفانه از ترجمه‌هایی استفاده کرده‌ام که تأثیر مهمی، از جهت اطمینان‌بخش نبودنشان، به‌جای نمی‌گذارند. کسی که به‌زبان ارمنی آشنا باشد می‌تواند مطالب زیادی بر آن بیفزاید. عمده کوشش من مصروف آن شده است که با کتب لاتینی و یونانی مربوط به این قسمت از نزدیک آشنا شوم. در اینجا نیز باید آرزو کرد که سرانجام روزی تمام کتب نویسندگان قدیم بیزانس به‌نحو قابل استفاده‌ای منتشر شود. من همچنین از سفرنامه‌های جدید، از پیترو دلاواله بسیار خوب تا پولاک، استفاده فراوانی برده‌ام. من گمان می‌کنم که آشنایی من با سرزمین ایران و مردم آن به‌طور کلی تا اندازه زیادی مدیون این سفرنامه‌ها است که داوری درست را درباره اشخاص و حوادث، حتی در زمانهای قدیم‌تر، برای من آسانتر ساخته است. از کتاب حاجی بابای موریه نیز می‌توان درباره ایران قدیم خیلی چیز آموخت؛ البته باید فرق فاحش میان گذشته و حال را پیوسته در نظر داشت.

من همه جا از آنچه روایات عربی در دسترس ما گذاشته‌اند یک حکم و داوری تاریخی استنباط کرده‌ام. نیز شرح و وصفی را که در این روایات دربارهٔ اخلاق و صفات هر یک از پادشاهان آمده است، تا آنجا که در حد صلاحیت خود پنداشته‌ام، به دقت بررسی کرده‌ام. اخبار مربوط به روابط بسیاری از این پادشاهان با رعایای مسیحی و یهودی‌شان برای من مخصوصاً در این کار مفید بوده است. من کوشیده‌ام تا دربارهٔ مناسبات متقابل ادیان گوناگونی که ذکر آن در این کتاب آمده است با رعایت کامل زمان و مکان داوری کنم. من به هیچیک از این ادیان و مذاهب متعصب مایل به تعقیب و آزار دیگران تمایل خاصی ندارم. من حتی گمان می‌کنم که مسیحیت خاص شرقی را تا اندازه‌ای از این منابع شناخته‌ام. علاقه و تمایل من فقط به آن انسانیت واقعی است که در این دوره فقط به ندرت از پرده ظاهر می‌شود و نیز علاقه من به یونانیت است که حتی در آن زمان در اروپا به کلی ناپدید شده بود.

با آنکه در دهه‌های اخیر این قرن در هریک از جنبه‌های تاریخ ایران ساسانی، از سگه شناسی و دین و غیر آن، کارهایی انجام شده است باز تاریخ کلی ایران در این دوره از هنگام تعلیقات سن‌مارتین بر آثار بزرگ لوبو پیشرفت مخصوصی نکرده است. من امیدوارم در این گزارشی که از قدیمترین متن مفصل موجود تاریخ ایران در این دوره به دست می‌دهم وجود چنین پیشرفتی مورد قبول واقع شود و تعلیقات و ضمائم که من بر این متن افزوده‌ام موجب شود که آشنایی به این دوره جالب توجه بیشتر گردد.

من می‌توانستم تعلیقات و ضمائم را به آسانی و به‌طور عمده گسترش دهم؛ اما امیدوارم که با این همه در بسیاری از جهات برای خوانندگان صاحب‌نظر بیش از حد دور نرفته باشم. من از روی عمد از تعلیقات زبان‌شناسی زیاد چشم پوشیده‌ام و تقریباً فقط برای ضبط نام حقیقی پادشاهان مجال بیشتری تخصیص داده‌ام. برای این منظور می‌توانستم مانند قسمت‌های دیگر تا اندازه‌ای به توضیحاتی که در ترجمه کارنامک (تاریخ ارتخشیر پاپکان ترجمه پهلوی... از تئودور نولدکه، چاپ جداگانه‌ای از

جشن نامه جشن پنجاه سالگی دکتری پرفسور بنفی؛ مساهمت هائی برای معرفت زبانهای هندوژرمنی، ج ۴، گوتینگن (۱۸۷۹) داده ام اشاره کنم. درباره ضمائ کتاب خواشمندم توجه شود که عنوان ضمیمه سوّم این است: «مطالبی درباره وضع داخلی دولت ساسانی» نه «وضع داخلی» یا «قانون اساسی و تشکیلات اصلی».

در موارد جزئی و کوچک گاهی از متن اصلی که دم دست من بوده است گام فراتر نهاده ام و در بعضی از جاها از متنی قدیم تر از متن عربی ترجمه کرده ام و طبعاً این نکات را در جای خود به صراحت متذکر شده ام. اما در یک مورد کاملاً دورتر رفته ام: نام اشخاص و امکنه ایرانی را به صورت عربی آن که گاهی کاملاً تحریف و تصحیف شده نیآورده ام بلکه به صورت ایرانی آن ذکر کرده ام. صورت ایرانی این نامها در کتب پهلوی، که اخبار نویسندگان عرب بیشتر از آن گرفته شده است، موجود بوده است. برای هماهنگی و یکسانی لازم بود که این نامها را به صورت ایرانی آن در قطعات اصلی عربی بنویسم. مانند این عمل را، البته نه به طور مستمر در همه جا، با نامهای آرامی انجام داده ام. البته من نمی توانستم نامهای ایرانی را چنان بنویسم که بنا به فرض در املائی پهلوی نوشته می شد؛ زیرا در این صورت ظاهری بسیار قدیمتر از آن می گرفتند که در زمان خود این اشخاص حقیقهً به طور معمول تلفظ می شده است. به طور کلی، چون در اینجا نیز هماهنگی و یکسانی را جویا بوده ام، کوشیده ام که این نامها را چنان بنویسم که در قدیمترین مراحل زبان فارسی امروز تلفظ می شده است و تقریباً تلفظ واقعی قرن اخیر ساسانی باید باشد. اگر شکل نامهای اشخاص دورانهای قدیمتر که گاهی به دست داده ام قدری تازه تر به نظر برسد باز با این همه ایرانی خالص است. ما می توانیم نام پسر شارلمانی را به جای «هلوادویک Hloedwic» یا مانند آن «لودویگ Ludwig» بنویسیم ولی نمی توانیم شکل آن را به آن گونه که در زبانهای رومن آمده است، یعنی «لوئی» بنویسیم: یعنی مانند آنکه نامهای دوره ساسانی به صورت عربی آن نوشته شود. اما اجرای این اصل در همه جزئیات مشکل است. در نامهایی که به فارسی امروزی است در مواردی از این اصل

تجاوز کرده‌ام یعنی مواردی که خواسته‌ام هجاهای نخستین «sp و sf و sr و fva» را در زمانهای مذکور حفظ کنم. شاید بهتر بود که به جای آذربایگان شکل قدیم‌تر آن یعنی آذرباذگان را می‌آوردم. مصوّت‌های کوتاه میان کلمه را که در فارسی امروز از نظر علم عروض به حساب می‌آید ولی روی آن علامت سکون گذاشته می‌شود گاهی با حرف a و گاهی با حرف e و گاهی بدون حرف مصوّت نشان داده‌ام؛ مثلاً گاهی «Ardasîr» و گاهی «Jazdegerd» و گاهی «Jazdpanâh» نوشته‌ام. نیز در موارد جزئی در نامهای فارسی و عربی همیشه از شکل واحدی پیروی نکرده‌ام (مثلاً گاهی u بجای o و گاهی a بجای e). به‌طور کلی در کلمات فارسی مصوت e را هنگامی ترجیح داده‌ام که در نقل از خود مردم ایران میان علامت a و i تردیدی باشد و یا در نقل به حروف خارجی با e نشان داده شود. در فارسی û و ê (واو و یای مجهول) را به‌دقت از ô و î (واو و یای معلوم) تمییز داده‌ام؛ در این موارد تلفظ فارسی ایرانیان امروز مردّد و مبهم است. فقط نام «ایران» را که امروز نیز بحق نام این سرزمین است نه با یای مجهول بلکه به‌صورت تلفظ امروز آن یعنی با یای معلوم «Irân» آورده‌ام. کلمه «توس» (طوس) را با واو معلوم نوشته‌ام ولی ظاهراً تلفظ آن به‌واو مجهول درست است (Tôs نه Tûs). نیز فرق میان دال و ذال را که امروز از میان رفته است همه‌جا رعایت کرده‌ام (پس از مصوّت به‌صورت ذال نوشته‌ام). در کلمات فارسی می‌توان با رجوع به شکل نخستین آن از حروف مؤکّد عربی چشم پوشید (مانند تهران به جای طهران - مترجم)؛ من این حروف را در کلمات عربی به‌صورت ذیل نشان داده‌ام: (در این جا مؤلف معادل حروف فارسی و عربی را نشان داده است که چون در ترجمه نیازی به آن نبود از ذکر آن صرف‌نظر شد و نیز از اختصاراتی که مؤلف در متن ذکر کرده است صرف‌نظر می‌شود. ما فهرست منابع مؤلف را با توضیحات در آخر کتاب ذکر خواهیم کرد. مترجم) در تألیف این کتاب من از مساعدت‌های فراوانی برخوردار بوده‌ام. نخست باید اداره کتابخانه‌های لیدن و پاریس و توینگن را نام ببرم که من توانسته‌ام از نسخ خطی تاریخ طبری

کتابخانه‌های مذکور در اینجا، در شهر ستراسبورگ، استفاده کنم. از کتابخانه لیدن نسخ خطی با ارزش دیگری برای نشر متن و برای این تألیف فرستاده‌اند و همچنین از کتابخانه‌های گوتا و برلین. آقای بارون فن روزن قسمتی از الاخبار الطوال دینوری را که مربوط به تاریخ ساسانیان است استنساخ کرد و برای من فرستاد و نیز برای من مطالب مهم دیگری از دیگر نسخ خطی عربی استخراج کرد. قسمت کوتاه تاریخ ساسانیان یعقوبی را مدیون دوست خود دخویه هستم. اطلاعات دیگری از نسخ خطی را مدیون آقای دکتر آومر در مونیخ و پرفسور توریکه در هیدلبرگ هستم. با آقای توریکه و با آقای پرچ در گوتا دربارهٔ مواضع و قسمت‌های مختلف تبادل نظر کرده‌ام. اطلاعات واقعی و نصایح مصلحت‌آمیز هوفمان از شهر کیل و گوتشمید از تسوینگن مرا مخصوصاً خوشوقت و خوشحال داشته است. بدین وسیله حق‌شناسی‌های صمیمی خود را به‌اساتید و مدیران کتابخانه‌های مذکور اظهار می‌دارم.

برای تهیهٔ فهرست از آقای سنوگ‌هور خرونیه دانشجوی درخشان و امیدبخش دخویه در لیدن سخت سپاسگزارم.

متن عربی ترجمه‌ای که من کرده‌ام از روی همهٔ حساب‌هایی که شده است پس از یکسال به‌عنوان قسمتی از چاپ کامل طبری منتشر خواهد شد.

ستراسبورگ واقع در آلزاس

۲۵ اوت ۱۸۷۹

تئودور نولدکه

مقدمه

ابوجعفر محمدبن جریر طبری در پائیز سال ۸۳۹ م در آمل واقع در نزدیکی دریای خزر، یکی از شهرهای طبرستان متولد گردید، و به همین جهت به طبری معروف شد، و در هفدهم فوریه سال ۹۲۳ م در بغداد وفات یافت. طبری تألیفات متعددی دارد که بعضی از آن بسیار پر حجم است؛ از جمله این آثار پر حجم او کتاب تاریخ بسیار جامعی است که از آفرینش تا اواخر زمان حیات او را دربر گرفته است. طبری بیشتر با علوم نقلی دینی سروکار داشت و خود اهل تحقیق نبود و حتی اهل انتقاد تاریخی به آن معنی که در نزد بعضی از دانشمندان ایرانی آن قرن معمول بوده است نیز نبوده است. تاریخ او التقاط مواد مطالب فراوانی است که با کوشش فوق العاده‌ای فراهم آمده است. مطالب منابعی که با یکدیگر اختلاف داشته‌اند در آن تحریر و تهذیب نشده است بلکه در کنار یکدیگر گذاشته شده است. اما همین وضع ارزش کار او را در نظر ما تا اندازه زیادی بالا برده است زیرا با این ترتیب اخبار کهن مطمئن‌تر و موثق‌تر از آن به دست رسیده است که مورّخی برای تعدیل و تطبیق آن رنج و کوشش به کار می‌برده است.

ارزش عمده تاریخ طبری در شرح و بیان بسیار مفصل تاریخ اسلام از آغاز

ظهور پیغمبر اسلام به بعد است؛ هیچ کتاب عربی دیگر نمی‌تواند از این نظر با آن دعوی برابری کند. تاریخ پیش از اسلام آن در حدود یک بیستم مجموع کتاب است و ما دوست می‌داشتیم که بسیاری از مطالب آن به دست ما نمی‌رسید. اما فصل نسبتاً مفصل تاریخ ساسانیان و عصر ایشان که در قسمت تاریخ پیش از اسلام گنجانیده است دارای ارزش عمده‌ای است که ترجمه آلمانی آن متن این کتاب مرا تشکیل می‌دهد. زیرا این فصل تا اندازه‌ای بر مبنای گزارش‌های خوب عربی است که قسمت عمده آن، دست‌کم با واسطه، از منابع بسیار مهم قدیم ایرانی مأخوذ است. مطالبی که در فصول پیش از آن درباره روایات اساطیری و تاریخی ایران به طور پراکنده آمده است نیز از همان اصل و منبع است. در این قسمت از تاریخ طبری انتقاد مأخذ و منابع از جهت آسان است زیرا مشرق‌زمینی‌ها دوست دارند، حتی در آنجا که مطالبی را خلاصه می‌کنند، عین عبارات و الفاظ منبعی را که از آن نقل می‌کنند بیاورند. اما از جهت دیگر دشوار است زیرا طبری در این قسمت از منابعی که به طور مستقیم از آن نقل کرده است نام نمی‌برد. طبری فقط در مطالبی که از نظر دینی مورد علاقه او است و تقریباً شامل تمام تاریخ صدر اسلام می‌گردد منابع خود را با دقت ذکر می‌کند و در غیر این صورت فقط از راوی قدیمتری که از او با واسطه نقل کرده است نام می‌برد و گاهی حتی از آن نیز نام نمی‌برد.^۱ در سرتاسر تاریخ ایران از هیچ راوی نام نمی‌برد مگر گاهگاهی از شخصی به نام هشام (به مطالب بعدی مراجعه شود) که فقط در قسمت دیگری از روایت به عنوان سند و حجت شناخته شده است.

تاریخ ایران از نخستین پادشاهان افسانه‌ای آن تا آخرین پادشاهان ساسانی چه در کتاب طبری و چه در کتب هم پیوند آن نوعی یکسانی در بیان و تألیف را نشان می‌دهد و این نشانه آن است که دست‌کم قسمت اعظم این تاریخ از یک منبع اصلی

۱- در اینجا نیز گاهی بعضی چیزهای غیر واقعی دیده می‌شود. گاهی چنان نقل می‌کند که گوئی از دهن راویان شنیده است ولی در حقیقت از نوشته‌های ایشان استفاده کرده است.

گرفته شده است. شاهنامه فردوسی شاعر بزرگ ایران (متوفی در ۱۰۲۰ م)، حماسه‌ای ملی که هیچ ملّتی نظیر آن را ندارد، از طرفی با قطع نظر از آزادی عملی که شاعر دارد، مطالبی عرضه می‌دارد که یا در کتب دیگر نیست و یا به نحو دیگری است، و از طرف دیگر در ترتیب و تألیف کلی و جزئیات نقل با روایات عربی دیگر بسیار مطابقت دارد و بیشتر تقریباً همان عبارات را لفظ به لفظ به دست می‌دهد.^۱ به دلیل خود روایت تاریخی و به دلایل داخلی و باطنی، متنی که در برابر فردوسی قرار داشته است از مآخذ عربی نبوده و به همین جهت علت این انطباق را باید در یک اصل دیگری که میان مآخذ عربی و مآخذ فردوسی مشترک بوده است جستجو کرد. این اصل مشترک را هم طبری و هم نویسندگان دیگر عربی و هم فردوسی از راه وسایط متعددی برای ما منعکس می‌سازند. ما از روی نقل‌های صریح و از روی اشارات و از روی سبک و بعضی تعبیرات، و نیز از روی اطلاعی که از مناسبات ادبی داریم می‌توانیم با اطمینان بگوئیم که این منبع اصلی، مانند دیگر قصه‌های ایرانی دوران ساسانی و قدیمترین دوره عربی، به زبان ادبی آن زمان یعنی زبان پهلوی نوشته شده بود. مهمترین وصف مرتبط و متناسب با تاریخ ایران که اخبار و گزارش‌های ما از آن مأخوذ است مسلماً خدای نامک (خدای نامه) یعنی «نامه سروان» است که با معنی «شاهنامه» رایج در زمانهای بعد مطابق است. این نام در کتاب حمزه اصفهانی (صفحات ۱۶ و ۲۴ و ۶۴) و در الفهرست (ص ۱۱۸ س ۲۷ و ص ۳۰۵ س ۱۲) آمده است. بنابر مقدمه منشور شاهنامه^۲ نخستین شاهنامه

۱- من در حواشی خود بر طبری گاهی به بعضی از این موارد اشاره کردم؛ رجوع شود مثلاً به صفحه ۳۸۴، زیرنویس شماره ۲ و صفحه ۳۸۹، زیرنویس شماره ۱. پس از انتشار ترجمه فرانسوی مهل که در دسترس همه است هر کسی می‌تواند به آسانی این شباهت را دریابد، اما کار مهل با همه شایستگی که دارد باز جای اصلاح خیلی از بی‌دقتی‌ها در آن خالی است.

۲- این مقدمه در شاهنامه چاپ ماکان به طبع رسیده است؛ نیز مقایسه شود با والن بورگ، ملاحظه‌ای درباره شاهنامه، وین ۱۸۱۰ و مقدمه مهل. شرح کوتاهی شبیه آن در نسخه خیلی تازه‌ای از شاهنامه متعلق به کتابخانه ستراسبورگ پیدا کرده‌ام. آثار خطی درباره

به دستور خسرو اول انوشروان (۵۷۹-۵۳۱ م) تدوین شده است، اما تاریخ کامل در زمان یزدگرد سوم (سلطنت او به طور رسمی و اسمی از ۶۳۲ تا ۶۵۱ یا ۶۵۲ م بوده اما در عمل از سال ۶۳۳ تا ۶۳۷ م پادشاه سرتاسر ایران بوده است) به دست دهقان^۱ دانشور تألیف شده است، این کتاب، که یکی شمردن آن با خداینامه جرأت زیادی لازم ندارد، از گیومرث، پادشاه نخستین، تا آخر سلطنت خسرو پرویز (۶۲۸ م) را در برداشته است. اگر چه این مقدمه منثور شاهنامه از قرن پانزدهم مسیحی است و جزئیات آن، چنانکه از یک تذکره ادبی فارسی انتظار می رود، پراز بی دقتی ها و افسانه ها است باز من می خواهم برای تاریخ تألیفی که به آن اشاره کرده است ارزش قابل شوم. در حقیقت گزارش همه منابع مختلف تا مرگ خسرو پرویز یکی است ولی پس از او این توافق به هم می خورد در حالی که هیچ اثری از اینکه پایان منبع اصلی پس از پیروزی عرب ها تدوین شده باشد در آن دیده نمی شود. صفت قانونی و شرعی که در این کتاب به سلطنت یزدگرد سوم داده شده است نیز با آنچه گفتیم سازگار است زیرا در زمانی است که شورش ها و دست اندازی ها به تاج و تخت پس از دوران شیرویه به پایان رسیده بوده و مردم می توانسته اند امیدوار باشند که با سر کار آمدن این نبیره جوان پرویز که در زادگاه مقدس اصلی ساسانیان تاجگذاری کرده و همه اطاعت او را گردن نهاده اند دوران تازه ای برای بهبود وضع آغاز شود؛^۲ امیدوارئی که البته جنگ قادسیه (در پایان سال ۶۳۷ م) به طور وحشت آوری به آن پایان داد. چنان می نماید که پاسخ خسرو پرویز به هنگام گرفتاری او به شیرویه که در منابع مختلف مذکور است از زمان خسرو باشد نه از زمان یزدگرد سوم. دوران پرشکوه سلطنت خسرو دوم، با همه ضعفها و سستی های آن، درست مخالف

→ ادبیات فارسی و شاید هم نسخه های خطی بهتری از شاهنامه درباره اصل و ارزش این خبرها مطالب بهتر و درست تری بر ما عرضه خواهند کرد.

۱- رجوع شود به ضمیمه سوم.

۲- رجوع شود به فصل نهم.

دورانی است که از زمان شیرویه پد رکش به بعد آغاز می‌گردد. نیز چنان می‌نماید که کتاب کوچکتر دیگری که وقایع نخستین سالهای طوفانی خسرو دوم را به صورت داستان نشان می‌دهد از آن دوره باشد.^۱ درباره نام «دانشور» با اطمینان کمتری می‌توانم اظهار نظر کنم زیرا ممکن است در اصل به معنی وصفی باشد؛ زیرا در نظر کسی که مقدمه شاهنامه را می‌نوشته است «دهقان» دانشمند بوده است: او از روی شاهنامه فردوسی می‌دانسته است که دهقانان که مالکان و اشراف بوده‌اند چگونه نگاهبانان واقعی روایات و سنت‌های ملی نیز بوده‌اند.

به طور قطع مجموعه‌ای که در آن زمان تدوین شده بود از روی منابع کتبی بوده است. بدون چنین منابع کتبی ممکن نبود که درباره زمانهای دراز گذشته اطلاعاتی که تا اندازه‌ای صحیح باشد پیدا کرد. گزارشهای کوتاهی که سرجیوس سریانی به آگاثیاس از «اخبار پادشاهان» (۴/۳۰) داده است نیز به طور کلی با این روایت عربی و ایرانی، مطابق است. در زمان خسرو اول نیز گزارشی کلی از تاریخ ایران که تا اندازه‌ای رسمی بوده است وجود داشته است.^۲ برای آنچه، بجز مطلب مذکور، درباره خسرو انوشروان در این مقدمه منثور آمده است نباید اهمیت زیادی داد زیرا به این پادشاه هرکار خوب و دلپسند را نسبت داده‌اند.

این نامه شاهان، چنانکه گفتیم، تاریخ ایرانیان را از آفرینش جهان تا دوران سقوط آخرین دولت اصیل ملی ایرانی دربر دارد. در این کتاب فرقی میان پادشاهان اساطیری و افسانه‌ای و پادشاهان کاملاً تاریخی نیست و مورخان عرب و ایرانی که از آن پیروی کرده‌اند نمی‌دانسته‌اند که مثلاً هوشنگ و رستم مانند شاپور اول و بهرام

۱- رجوع شود به ضمیمه ششم؛ آیا کارنامک اردشیر پاپکان، که داستان کوچکی درباره بنیادگذاری شاهنشاهی ساسانی به دست اردشیر اول است و اصل پهلوی آن در دست است، نیز از آن زمان است؟

۲- محاسبه دوران حکومت پارثیها به ۲۷۰ سال از روی این گزارش است؛ رجوع شود به آگاثیاس ۲/۲۶. این تقریباً همان رقم ۲۶۶ است که طبری در آغاز سلطنت اردشیر به ایرانیان نسبت داده است.

چوبین اشخاص تاریخی نبوده‌اند. قصه‌های اساطیری که در اصل در زمان تألیف اوستا وجود داشته است^۱، تکامل زیادی پیدا کرده و در زمان ساسانیان مسلماً معروفیت عامه داشته است^۲. نظریات و روایات روحانیان زرتشتی دربارهٔ مبدأ عالم و تمدن و قانونگذاری زرتشت به این مطالب افزوده شده است. انواع نسب نامه‌ها نیز بر آن اضافه شده است. در سرتاسر این قسمت حداکثر فقط نام عدهٔ کمی از اشخاص حقیقت تاریخی دارد. این روایت از مادها و پارسیان حقیقی هیچ اطلاعی نداشته است و نیز مورد تردید است که انعکاس ضعیفی از آخرین دورهٔ هخامنشی در آن باشد. تاریخ داریوش آخر و اسکندر، که از داستان یونانی اسکندر^۳ مأخوذ است، به طور مستقیم از منابع بیگانه بر این روایت افزوده شده است. از دورهٔ طولانی مقدونیان و پارتیان چیزی جز چندین نام در این کتاب نیامده است. با ذکر تاریخ ساسانیان خاطرهٔ تاریخی روشن‌تر و آشکارتر می‌گردد. البته از طرفی دربارهٔ بنیادگذار خاندان ساسانی مطالبی کاملاً افسانه‌ای در آن هست، اما از سوی دیگر دارای اخباری است که مطالب بسیار مهم تاریخی را شامل است؛ اما ظاهراً همین مطالب تاریخی در کتاب اصلی یعنی خداینامه کمتر آمده بوده است. از پادشاهان بعد از اردشیر تا یزدگرد اول (۴۲۰ - ۳۹۲ م) تفصیل کمتری می‌دانسته‌اند. در اینجا

۱- این مطلب را شپیگل پیش از همه ثابت کرده است؛ رجوع شود مثلاً به کتاب «مطالعات آریائی» ج ۱ ص ۱۱۰ به بعد.

۲- موسی خورنی (در نیمهٔ دوم قرن پنجم مسیحی) شناخته بودن بعضی از مهمترین این گونه داستانها را در ارمنستان، که خارج از مرزهای واقعی خود ایران قرار داشته است، مسلم می‌داند. به مناسبت یکی از لشکرکشی‌های عرب در سال ۶۵۰ م ذکر شده است که آخور اسب رستم در موضعی در سیستان قرار داشته است (بلاذری ص ۸۹۴ و مقایسه شود با یاقوت ج ۳ ص ۴۳). بنابراین نه تنها خود رستم در آن زمان معروف بوده است (چنانکه موسی خورنی در ۲/۸ گفته است) بلکه اسب او رخش نیز مشهور بوده است. موسی خورنی گفته است که ایرانیان این پهلوان را دارای نیروئی برابر ۱۲۰ فیل می‌دانسته‌اند. فردوسی نیز صفت «پیلتن» را به او داده است.

۳- رجوع شود به کارنامک ص ۳۶.

نیز، انعکاس مفصلی از خداینامه قدیم دیده می‌شود که نشان می‌دهد چگونه خواسته‌اند کمبود گزارشها و اخبار واقعی را با شرح پرآب و تاب صحنه‌های جلوس و خطبه‌های تاجگذاری پادشاهان و نظایر آن پنهان سازند. از زمان یزدگرد اول به بعد به طور کلی اطلاعات خوب و گاهی هم اطلاعات خیلی خوب در این کتاب دیده می‌شود. اما این گزارش تاریخی همیشه واقعیات محض را نقل نمی‌کند. در واقع نقل کنندگان این وقایع برای حقیقت، که اینهمه به نحو مبالغه‌آمیز از آن ستایش می‌کنند، علاقه چندانی نداشته‌اند. خداینامه و کتب نزدیک به آن خطابی و دور از بیطرفی^۱ بوده‌اند. صفت خطابی این کتب در کتب عربی، با آنکه خیلی خلاصه شده است، منعکس است. شاهدی برای این مطلب از کتب قدیم در کتاب البیان والتبیین جاحظ (متوفی در حدود سال ۸۶۹ م) آمده است. قسمت مربوط به آن را آقای بارون فن روزن از راه محبت و دوستی از روی نسخه خطی پترسبورگ برای من فرستاده است. در اینجا شعوبیه (ایرانیانی که مسلمان بوده‌اند ولی ایرانیان را از عرب‌ها برتر شمرده‌اند) می‌گویند: «هرکس نیازمند عقل و ادب و علم به مراتب و عبرت‌ها و کیفرها و الفاظ بلند و معانی شریف است به کتاب «شرح حال پادشاهان» نظر افکنند...» «شرح حال پادشاهان» را عرب‌ها به تاریخ پادشاهان ایرانی که از پهلوی به عربی ترجمه شده بود «سیرالملوک» می‌خواندند. (نیز مقایسه شود با آنچه حمزه اصفهانی ص ۶۳ درباره کتب تاریخ پادشاهان ایران گفته است)^۲. یکطرفی بودن این روایت ایرانی را در قسمت‌های آینده در ضمن تعلیقات متعدد نشان داده‌ام. اخبار خداینامه طرفدار پادشاهان و قانونی بودن سلطنت ایشان است

۱- من در اینجا و در مطالب بعدی فقط به تاریخ ساسانیان نظر داشته‌ام. با این همه بیشتر این ملاحظات قسمت‌های جلوتر را نیز که درباره تاریخ قدیمتر ایران است و مورخان عرب و فردوسی آن را در آثار خود منعکس کرده‌اند شامل می‌شود.

۲- متأخران چیزهای دیگری از این قبیل نیز افزوده‌اند. مثلاً مقایسه شود با نوشته‌های سنگ قبور پادشاهان که حمزه اصفهانی بعضی از آنها را گزارش داده است؛ نیز مقایسه شود با مسعودی ج ۲ ص ۲۳۹.

اما در عین حال همه جا از دیدگاه اشراف و روحانیان است. علاوه بر این خواسته شده است که حتی الامکان آوازه ایرانیان را بلندتر سازند و این امر غالباً اثر بسیار غریبی بر جای می‌گذارد.^۱ همچنین در خداینامه چه در نقل وقایع و چه در داوریهها تناقضاتی به چشم می‌خورد که استفاده از منابع مختلف موجب آن گردیده است. با این همه، چنین کتاب کم و بیش رسمی نوشته شده در عهد ساسانیان، با آشنائی کامل به اوضاع مملکت، بایستی منبع تاریخی بسیار عالی بوده باشد؛ نمی‌توان گفت که درباره تاریخ خاندان ساسانی شرح مربوط و منسجمی بهتر از خداینامه وجود داشته است.

چون از کتب تاریخی داستانی پهلوی، بجز کتاب کوچک کارنامه اردشیر، هیچ قطعه اصیلی برجای نمانده است و نیز تحریرها و ترجمه‌های مستقیم عربی از کتب پهلوی درباره تاریخ ایران از میان رفته است، بسیاری از نکات قاطع و مهم برای ما ناروشن است. مثلاً ما، دست‌کم در وضع کنونی، نمی‌توانیم بگوئیم که آیا کتاب‌های دیگری بجز خداینامه در گزارش تمام تاریخ ایران وجود داشته است یا نه؟ و نیز نمی‌توانیم بگوئیم که آیا بعضی استطرادات غالباً کوچک ولی اساسی که بایستی در اصل کتب پهلوی موجود باشد از نسخ و روایات مختلف خداینامه ناشی شده است یا نه؟ قبول اینکه بعضی از نسخ این کتاب گاهی اضافاتی از کتب دیگر و مخصوصاً از کتب پهلوی (مثلاً از داستان بهرام چوبین^۲) گرفته‌اند جرأت زیادی نمی‌خواهد. اگر بهرام، موبد بزرگ شهر شاپور واقع در پارس، بیش از بیست نسخه خداینامه را باهم مقایسه و تطبیق کرده و از مقایسه این اختلافات نسخه خاصی برای خود ترتیب داده بوده است (حمزه ص ۲۴)، باید گفت که اختلافات مذکور

۱- مترجمان و محرران بعدی این جانبداری را شدیدتر کرده‌اند و مخصوصاً مطالب خصومت‌آمیزی بر ضد عرب‌ها در آن داخل کرده‌اند؛ رجوع شود به صفحه ۸۸، زیرنویس شماره ۱ و صفحه ۲۹۳، زیرنویس شماره ۲ و صفحه ۳۰۲، زیرنویس شماره ۳.
۲- رجوع شود به ضمیمه ششم.